

هنر، به از خود گذشتن، استمرار، و فداکاری نیاز دارد گفت و گوی مهرگان با شهلا اعتمادزاده (جمال)



شهلا اعتماد زاده، نقاش، هنرمند، فعال و کنشگر اجتماعی مقیم تورنتو است. وی تحصیلات ابتدایی و دبیرستانی خود را در مدرسه فرانسوی ژاندارک تهران به پایان رساند و پس از آن وارد رشته نقاشی دانشگاه تهران شد. پس از ادامه تحصیلات خود در انگلستان وارد رشته دکترای تاریخ هنر در دانشگاه سوربن پاریس شد که انقلاب ایران به وقوع می پیوندد و شور انقلاب وی را به ایران باز می گرداند. شهلا اعتماد زاده علاوه بر هنرمند بودن سعادت زیستن در یک خانواده هنرمند را هم تجربه کرده است. وی دختر فعال سیاسی، نویسنده و مترجم توانای ایران زنده یاد محمود اعتماد زاده (م.ا. به آذین)، همسر نقاش و موسیقی دان شهیر محسن جمال و مادر چهار فرزند هنرمند است. جهت آشنایی با کار های هنری این هنرمند برجسته می توانید به وب سایت ایشان به www.shahlamal.net مراجعه فرمایید.

مهرگان: مطمئن هستم که همه خوانندگان، شما را حداقل به واسطه پدر گرامیتان، زنده یاد "به آذین" به خوبی می شناسند. چنانچه ممکن است خودتان را بیشتر برای خوانندگان مهرگان معرفی کنید؟
اعتمادزاده: بگذارید کمی از ابتدا شروع کنم. تحصیلات دبستان و دبیرستان را در مدرسه کاتولیک ژاندارک به پایان رساندم. این مدرسه توسط میسیونرهای فرانسوی سالها پیش با مجوز وزارت فرهنگ در تهران تاسیس شده بود که پس از انقلاب بهمن به دستور مسئولان اسلامی بر چیده شد. این مدرسه توسط خواهران روحانی و با مدیریت ایرانی آن خانم "بدری پازارگادی" اداره می شد و دروس به زبانهای فارسی و فرانسه توسط مربیان ایرانی و فرانسوی تدریس می شد، اعم از ادبیات، ریاضی و علوم ...

پدرم در دوران جوانی با دو فرهنگ ایران و فرانسه پرورش یافته بود و به ادبیات این دو سرزمین تسلط کامل داشت. به سبب علاقه او به این دو فرهنگ، دو فرزند ارشد خود یعنی خواهر بزرگم و مرا به آن مدرسه فرستاد. و بدین سان ما دو خواهر با دو فرهنگ ایرانی و فرانسوی پرورش یافتیم و این خود باعث کدورت خواهر کوچک و برادرهایم شده بود و آن را تبعیضی بین فرزندان می دانستند. به راستی پرداخت شهریه مدرسه ملی برای همه فرزندان، آن هم در دوران بی ثباتی شغلی پدرم کار ناممکنی بود. هنوز نمی دانم که او در تنگدستی چگونه از عهده مخارج مدرسه ما بر می آمد.
مهرگان: گفتید دوران بی ثباتی شغلی پدرتان، ممکن است در این باره بیشتر توضیح دهید؟
اعتمادزاده: بله. پدرم تحصیلات مهندسی خود را در فرانسه به اتمام رساند و به ایران برگشت. او پس از آن که یک دست خود را در جنگ جهانی دوم از دست داد با سمت ستوان دوم مهندسی نیروی

دریایی از ارتش استعفا داد و سپس به وزارت فرهنگ منتقل و به تدریس ریاضی، فیزیک و شیمی در دبیرستانهای تهران مشغول شد.

نابسامانی و ستم ناشی از جنگ خانمان بر انداز جهانی دوم، او را به سوسیالیسم نزدیک کرد و در پی شناخت آن بر آمد. پس از کودتای 28 مرداد در سال 1333 به مدت دو ماه در زندان بسر برد و یک سال بعد حکم انتظار خدمت در کلاس ریاضی به او داده شد. او با دریافت این حکم، امنیت شغلی خود را از دست داد. حقوق ناچیز انتظار خدمت کفاف زندگی او را نمی داد و از طرفی با حکومت وقت نیز سر سازش نداشت. اما در سال 1334 آن هم پس از سیزده سال کشمکش با زندگی، همکاری او با "انتشارات نیل" گشایشی در کارش پدید آورد. خانواده وارد مرحله جدیدی شد که کم و بیش آرامشی نسبی به خانه آورد. روابط خانوادگی شکل نرم تری به خود گرفت و آن دغدغه شغلی که سایه شومش را بر دوش همه ما انداخته بود به مرور کمرنگ شد. و بدین گونه پدرم تا حدودی با فراغت بال به کار ترجمه و نوشته هایش پرداخت. پدرم از آن پس علیرغم میل باطنی اش به ترجمه رو آورد و زندگی او در مسیر دیگری افتاد، اما علاقه شدید او به نویسندگی بود. او نوشته های خود را در "نشریه مردان کار" برای اولین بار با نام "م.ا. به آذین" به چاپ رساند و این نام را تا پایان عمرش حفظ کرد. مهرگان: شما سالهاست که در زمینه های هنری و اجتماعی فعالیت داشته اید. چطور شد که نقاشی را به عنوان حرفه تخصصی خود برگزیدید؟

اعتمادزاده: همانطور که می دانیم کودک از محیطی که در آن پرورش می یابد، تاثیر می گیرد. و من هم این علاقه را ابتدا در محیط خانه کسب کردم. پدرم به نقاشی علاقه زیادی داشت. در سال 1311 که در امتحان اعزام محصل به اروپا پذیرفته شد، ابتدا برای تحصیل در هنرهای زیبای پاریس ثبت نام کرد ولی پس از دو ماه تغییر رشته داد و تحصیلش را در رشته مهندسی ادامه داد. شاید ده سال بیشتر نداشتم که پدرم برای خرید وسایل نقاشی، مرا با خود به مغازه یمین در لاله زار برد. نخستین بار بود که مغازه ای با انبوهی از وسایل نقاشی می دیدم. ذوق دیدار من از آن محیط سحر آمیز که پا نهاده بودم، قابل توصیف نیست. بوی رنگ و روغن و وسایل نقاشی مرا شیفته خود کرده بود و از آن دل نمی کندم و آرام و قرار نداشتم! از این ویتترین به آن ویتترین سرک می کشیدم. کجا هستم؟ انگار که خواب می بینم! بعدها دانستم که همان دیدار نخست، سرنوشت نقاشی را برای همیشه بر من رقم زده بود.

معمولا اوقات فراغت پدرم با نقاشی، مطالعه کتابهای مورد علاقه اش، موسیقی و رسیدگی به کار خانه و بچه ها پر می شد. هنگامی که پشت میز می نشست و نقاشی می کرد، من هم در کنارش می نشستم. بوی رنگ و روغن برایم از هر عطری دل انگیز تر بود. همیشه در حسرت آن بودم که آنها را نیز چون اسباب بازی هایم، در کنار خود داشته باشم.

از طرفی فضایی که پدرم در خانه بوجود آورده بود، انگیزه مرا به این سمت قوت بیشتری می بخشید. در کتابخانه پدرم علاوه بر کتابهای ادبی، فنی و سیاسی به زبانهای فارسی، فرانسه، انگلیسی و روسی، کتابهای نقاشی از هنرمندان فرانسوی - بویژه نقاشان امپرسیونیستی - و نقاشان روسی دیده می شد. یکی از سرگرمیهای ما دیدن آثار این نقاشان بود. هنرمند دلخواه پدرم نقاش اکرایی قرن نوزدهم به نام "ایلیا رپین" Ilya Repin بود. او همیشه ما را به حالات و گویایی چهره های این نقاش، متوجه می ساخت، بویژه تکیه او بر روی تابلوی جاودانه "قایق رانان ولگا" و تاکید بر روی تک تک چهره ها بود. برآستی این نقاش در ساختن چهره، توانایی غریبی داشت. عشق و محبت، خشم و کینه، ترس و شادی را در آثار تاریخی اش استادانه در چشمان شخصیت ها القا می کرد. و تو از قدرت ضربه قلم او مات و مبهوت می شدی.

من پس از سالها که از دوران کودکی ام فاصله گرفتم و در امتحان ورودی دانشکده هنرهای زیبا پذیرفته شدم، پی بردم که علاقه بی حد و حصر من به کشیدن پرتره، ریشه در کجا دارد. خوشبختانه در کودکی در محیطی که پرورش می یافتم بخت با من یار بود و سرنوشتم بدان راه که می بایست بروم، گره خورده بود.



زنده یاد به آذین در کنار همسر شان ربابه لنکرانیان سال 1348 شمسی

مهرگان: البته سعی من بر این بود که این گپ و گفت خیلی به جناب به آذین کشیده نشود، ولی مطمئن هستم که این امر امکان پذیر نیست.

اعتمادزاده: بی شک. باید هم کشیده شود، چون زندگی من با زندگی او گره خورده است. طبیعت بزرگترین نعمت را به من اهدا کرده است. چگونه می توانید فرزندان به آذین را بدون او در نظر بگیرید؟ بخش عمده زندگینامه ام مربوط به نقش تاثیرگذار او در من، خانواده و جامعه است. او روشنفکر و هنرمند مبارزی بود که نوشته ها و ترجمه هایش در تربیت و شکل گیری چند نسل از مبارزان و اندیشمندان نقش سازنده ای داشت و در این رابطه برای بالا بردن سطح فرهنگی مردم سرزمین خود صادقانه و مسئولانه انرژی زیادی صرف کرد. او همواره اندیشه و قلم خود را در راه عدالت، آزادی و صلح برای زندگی بهتر به کار برد. او حتی در انتخاب آثار ترجمه ای خود نیز وسواسی بیش از حد داشت و به خاطر انتخابی که از گلچین بهترین کتابهای موجود داشت، می توان او را یکی از تاثیر گذارترین مترجمان این دوران دانست. گنجینه فرهنگی عظیمی که از او به جا مانده است، شعله درخشانی است که جاودانه خواهد ماند و نسلهایی زیادی از آن بهره مند خواهند شد. مهرگان: آیا می توان گفت که شما هم در زندگی بیشتر از پدرتان الهام گرفته اید؟ اعتمادزاده: بی شک. من تحت نظم و ویژگی تربیتی او بزرگ شده ام. در شرایطی که خود و خانواده اش در مضیقه مالی بسر می بردند، فکر مشکلات دیگران به ویژه نزدیکان، او را لحظه ای آرام نمی گذاشت. انگار که مسولیت همه نیازمندان به عهده او بود. غمخواری، همدردی و همدمی از صفات برجسته او بود و آن را تا پایان عمر با خود یدک می کشید و تلاش می کرد تا اطرافیان را به آن ویژگیهای انسانی توجه دهد تا زندگیشان معنا گیرد و از شادی درونی گرم شوند. اما زندگی من فقط محدود به تاثیر گذاری پدرم به آذین نبوده است. دوست خانوادگی و همدم همیشگی ام خانم "توران میرهادی" یکی از کسانی است که در زندگی من عمیقاً تاثیر گذار بود. او پژوهشگری است که نیم قرن خلاقانه در زمینه "ادبیات کودکان"، بنیان گذاری "مدرسه فرهاد" و "شورای کتاب کودک" و تدوین "فرهنگنامه کودکان و نوجوانان" خدمت والایی به نسلهایی که تشنه یادگیری بوده اند، کرده است. تلاش خستگی ناپذیر او در تدوین "فرهنگنامه کودکان و نوجوانان" و خدمات فرهنگی

گونگون دیگر، از او چهره ای ماندنی در ادب و فرهنگ ایران ساخته است. در زمینه هنر و موسیقی نیز رشد خود را مدیون همسر "محسن جمال" می دانم. او نقاش و موسیقیدان توانایی است که دریچه تازه ای از هنر مدرن را به رویم گشوده است. چگونه می توان از این همه نعمت طبیعت داده سپاسگزار نبود، و چگونه می توان من امروزی را بدون در نظر گرفتن تاثیرات آنها ارزیابی کرد؟ مهرگان: مادر شما چه نقشی در زندگی زنده یاد به آذین و کل خانواده داشته است؟

اعتمادزاده: هر چه از فداکاری، همراهی، وفاداری و یکدلی او بگویم، کم گفته ام. همان گونه که از زبان پدرم بارها شنیده و یا خوانده ایم او سمبل یک "فرشته نجات" بود. مادرم تا چشم بهم زد پنج فرزند قد و نیم قد دورش را گرفتند. او زنی آرام، زحمتکش، صبور و مهربان بود. مسؤلیت خورد و خوراک و پوشاک فرزندان با او بود. او صبورانه این بار طاقت فرسا را متحمل می شد و با مشکلات و امکانات رفاهی محدود می ساخت و دست و پنجه نرم می کرد. با توانایی و انرژی زیادی که داشت تمام سعی اش در فراهم کردن رفاه و آسایش برای همسر و فرزندان بود.

تا جایی که به یاد دارم سایه ترس و دلهره همواره در خانه ما گسترده بود. فعالیت سیاسی پدرم آسایش را از خانواده گرفته بود. و بیش از هر کس مادرم این بار سنگین را در هر دو رژیم از آغاز زندگی زناشویی تا پایان زندگی همسرش تجربه کرده است.

او به تمام معنی پشتیبان پدرم بود. اگر حمایت همه جانبه مادرم نبود، نام به آذین بر سر زبانها نمی افتاد. خوشبختانه پدرم نیز ستایش آمیزانه از او قدر شناسی می کرد، هم در نوشته هایش و هم در حضور دیگران.



ربابه لنکرانیان مادر شهلا اعتمادزاده و همسر زنده یاد به آذین

مهرگان: لطفا قدری از تحصیلات و فعالیت های هنری تان بگویید؟

اعتمادزاده: من فارغ التحصیل رشته نقاشی از دانشکده هنرهای زیبای تهران هستم. پس از پایان تحصیلات به لندن رفتم و در کلاسهای طراحی و نقاشی پیشرفته شرکت کردم. بازدید مکرر از موزه ها و گالریها دید مرا به نقاشی بازتر کرد و تاثیر بسزایی در نقاشی هایم بجا گذاشت.

آشنایی با همسر محسن جمال فرصتی شد تا از تجربیات او نیز بهره گیریم. پس از ازدواجمان برای ادامه تحصیل به پاریس رفتیم و در کلاسهای دکترای تاریخ هنر دانشگاه سوربن تحصیل می کردیم. مدتی نگذشت که انقلاب صورت گرفت و تحصیلمان را مانند هزاران دانشجوی ایرانی ناتمام رها کردیم و عازم ایران شدیم.

پس از چند سال زندگی در ایران به اتفاق بچه ها به آلمان مهاجرت کردیم. خوشبختانه خیلی زود توانستیم در دو نمایشگاه، در شهرهای "مرمربرگ" و "اشپایر" شرکت کنیم و نامی از خود بجا بگذاریم. در جستجوی شهر بزرگتری بودیم که این بار به شهر "کلن" منتقل شدیم. در طول شش سالی که در "کلن" بودیم در نمایشگاه های متعددی در شهرهای "کلن"، "زیگبورگ"، "سنکت آگوستین"، "بن" و "برلین" شرکت کردیم و عضو اتحادیه نقاشان بودیم و گالری خود را به نام "آرت دیرکت گالری" را تاسیس کردیم و کار هنرمندان را به نمایش می گذاشتیم و در کامیونیتی ایرانی و آلمانی فعال بودیم. در ضمن در کلاس های شبانه بزرگسالان نیز رنگ روغن و آب رنگ تدریس می کردیم.

در مهاجرتمان به آمریکا، به ایالت "مینه سوتا" و سپس "تگزاس"، زندگیمان بر همین منوال بود. شرکت در نمایشگاه ها، عضویت در اتحادیه های نقاشان و همکاری با آنها و تدریس نقاشی و موسیقی به کودکان و بزرگسالان در تمام سطوح.

مهرگان: فعالیت های فرهنگی اجتماعی تان بیشتر در چه زمینه هایی بود و هست؟
اعتمادزاده: در آمریکا به اتفاق همسر "کانون فرهنگی رومی" را بنا نهادیم. و فعالیت مان در جهت حفظ و اشاعه فرهنگ و هنر ایران به جامعه ایرانی و غیر ایرانی در آمریکا بود. این کانون شامل تعدادی خواننده و نوازنده بود که کنسرت هایی را در سطح شهر اجرا می کرد. همسر قطعات موسیقی را می نوشت، رهبری می کرد و خود ویولون می نواخت و من نیز یکی از خوانندگان گروه کر بودم اشعار رومی را برای شعر خوانی به انگلیسی ترجمه کرده و اجرا می کردم. همچنین نقش هماهنگ کننده برنامه ها را هم داشتم.

از طرفی در "آستین/تگزاس" نیز مجری رادیوی "پیک آستی" بودیم و هفته ای یک بار در اشاعه فرهنگ و ادب ایران به زبان فارسی و انگلیسی برنامه داشتیم.

باید اضافه کنم که "کانون فرهنگی رومی" را پس از مهاجرت بعدی مان از آمریکا به کانادا منتقل کردیم. اساس و شکل برنامه ها روال گذشته را داشت ولی خواننده ها و نوازنده های بیشتری به ما ملحق شده بودند. و چندین کنسرت در سطح شهر تورنتو اجرا کردیم.

مهرگان: در تورنتو چه فعالیت های خاصی انجام داده اید؟ به عنوان مثال آیا در تشکیل "کانون فرهنگی به آذین" خودتان نقش داشته اید یا پیشنهاد دیگران بوده؟

اعتمادزاده: من سالها است که فعالیت فرهنگی در کامیونیتی ایرانی و غیر ایرانی داشته ام و دارم و در هر نقطه ای از جهان که بودم ارتباط این دو فرهنگ همیشه مد نظر بوده. چه، معرفی فرهنگ ایران را یک ضرورت می دانم. ضرورت بده بستنهای فرهنگی را باید تجربه کرد و ایران با فرهنگ ارزشمندش لایق آن است که به جهان معرفی شود.

اما در مورد "کانون فرهنگی به آذین" باید بگویم که با همفکری و همیاری تعدادی از فرهنگ دوستان توانسته ایم کانونی با نام "کانون فرهنگی به آذین" که ضرورتش احساس می شد در شهر تورنتو بنا نهیم.

تداخل دو فرهنگ ایرانی و غیر ایرانی نه تنها فرزندانمان، بلکه ما بزرگسالان را نیز دچار از خود بیگانگی فرهنگی کرده است و در این رابطه ما هدفمند پا به میدان نهاده ایم، تا با حفظ فرهنگ خود پلی بین این دو فرهنگ زده باشیم. ما می خواهیم مانع به فراموشی سپردن بزرگان فرهنگ و ادب ایران، با نگرشهای گوناگون، به ویژه در دهه های اخیر شویم. ما به سهم خود تلاش می کنیم تا در حفظ و اشاعه فرهنگ و ادب ایران بکوشیم و آن را نیز بسان گنجینه ای به نسلهای بعدی مهاجرین ایرانی بسپاریم. مهرگان: چطور شد نام به آذین را برای این کانون برگزیدید؟

اعتمادزاده: به آذین در تاریخ ادبیات ایران جای ویژه ای را به خود اختصاص داده است و یکی از گنجینه های درخشان ادبی ایران به شمار می آید. انتخاب نام او برای "کانون فرهنگی به آذین" ارج نهادن به آن دریای بیکران است که گنجینه فرهنگی عظیمی برای ما و نسلهای بعد از ما به جا گذاشته است و ما را با ادبیات جهان آشنا کرده است، راه و رسم زندگی را به ما آموخته است و ما را به تلاش و بردباری و امید فرا خوانده است. او مبارز عاشقی بود که نسبت به بی عدالتی، ستم و استبداد معترض بود و در راه آزادی اندیشه و بیان کوشیده و سرسختانه در برابر سانسور ایستادگی کرده است.



زنده یاد به آذین در استدیوی دخترش شهلا سال 1351

مهرگان: ممکن است خاطره ویژه ای از زنده یاد به آذین که گوشه ای از زندگی ایشان را به گونه ای در برگرد بر ایمان تعریف کنید؟

اعتمادزاده: از پدرم خاطرات فراوانی به یاد دارم. جا دارد که در این فرصت محدود یکی از آنها را برایتان نقل کنم. سالی که در کنکور دانشکده هنرهای زیبا پذیرفته شدم پدرم در تهران نبود. زمانی که از مسافرت برگشتم، پس از روبروسی و احوالپرسی خبر قبولیم را در هنرهای زیبا به او دادم. من که از موفقیت خود خشنود بودم، با نیم لبخند و چشمان نگران او روبرو شدم. نمی دانستم چه بگویم. ماندم تا او بگوید. سکوت بین ما شکسته شد. پرسید: آیا می دانی در چه راهی قدم می گذاری؟ با اطمینان کامل گفتم، بله. سپس گفت: اگر بخواهی هنرمند برجسته ای شوی، راه بسیار دشواری را انتخاب کرده ای. گفتم باکی ندارم. گفت: هنرمند واقعی و اصیل بودن کار دشواری است. هنر به از خود گذشتن، استمرار و فداکاری نیاز دارد و این کار هرکسی نیست. من هم از روی جوانی و کم تجربگی گفتم که نگران آن نیستم. گفت: بویژه اگر زن باشد. پرسیدم، چرا؟ مگر زن و مرد دارد؟ گفت: غریزه مادری در زن قوی ترین غریزه است، بویژه که این غریزه را من در تو خیلی قوی می بینم. یعنی تو اگر بخواهی مادر خیلی خوبی باشی هنرمند خیلی خوبی نمی توانی باشی و بالعکس. هنرمند برجسته، انسانی است خودخواه و غرق در خلاقیتش و از خیلی از مسولیتها رها است، از خیلی چیزها.

من در آن لحظه نظرات او را نمی فهمیدم، گیج شده بودم ولی از راهی که انتخاب کرده بودم به خود می بالیدم. اما سالها بعد هر چه بیشتر با هنر درگیر می شدم به نصایح دلسوزانه و اصالت گفتارش بیشتر پی می بردم. شک نداشتم که نگرانی او از انتخاب من نبوده است، بلکه هشدار دلسوزانه بود برای جدی گرفتن راهی که انتخاب کرده بودم.

مهرگان: البته این اصل در مورد همه هنرمندان تا حدودی صادق است. چه زن و چه مرد. اعتمادزاده: بی شک. صحبت پدرم بطور عام بود، ولی آن چه که رو به من داشت تشخیص غریزه مادری قوی در من بود که می توانست مانع بالندگی ام بشود. اما در پایان برایم آرزو کرد که اگر بهترین ها نباشم، هنرمند خوبی باشم.

مهرگان: بعد از گذشت سالها فکر می کنید حرفشان چقدر درست بوده؟
اعتمادزاده: باید بگویم برآستی با هنر در گیر شدن بسیار دشوار، اما شیرین است، نه آنکه غیر ممکن. بویژه با تشکیل خانواده بزرگی چون خانواده ما و مهاجرت های مکرر. من در ارزیابی هایم به این نکته رسیده ام که کار نشد ندارد. شهرها، کشورها و قاره ها را با چهار فرزند پشت سر گذاشته ایم و چندین بار پی در پی زندگی را از صفر آغاز کرده ایم ولی امید و عشق به خلاقیت را از دست نداده ایم. به هر دو، هم خانواده و هم هنرمان رسیدیم و تا توانستیم جستجو کردیم و خلق کردیم. یعنی من به عنوان یک زن هنرمند که با مشکلات مضاعف مهاجرت دست و پنجه نرم کرده است - البته اینجا جایش نیست که در باره این مقوله پیچیده بگویم - نیروی داده را غنیمت دانسته و آن را در راه عشق به خلاقیت هنری به کار گرفته و راه های تازه ای را تجربه کرده ام.
من در واقع نه هنرم را فدای خانواده کرده ام و نه خانواده ام را فدای هنر. هر دو پاره ای از جان و روح بودند و هستند. تا کنون من در بیش از پنجاه نمایشگاه در ایران، بلاروس، اروپا، آمریکا و کانادا شرکت کرده ام. اما این که به لحاظ هنری، کارم در کجا قرار گرفته است، دآوری آن با من نیست. به عهده خبرگان می گذارمش.

مهرگان: راز موفقیت خودتان را در چه می بینید؟
اعتمادزاده: کار و کار و کار، عشق به زندگی، سخت کوشی، دیسیپلین و مداومت به آنچه که قلبا به آن ایمان دارم و خود را تمام و کمال و تمام وقت در اختیار آن گذاشته ام. انسان موجود توانایی است و گاهی خبر از قابلیت های خود ندارد.

من همیشه به توانایی خود ایمان داشته و دارم و آن را با تشویق های پی در پی پدرم به دست آورده ام. نیرویی که در ایمان به کار در من بوجود آمده، نتوانسته است مرا دلسرد کند، حتی در همان گوشه کوچک آتلیه ام که بیش از دو متر در دو متر نیست، احساس رضایت می کنم. مدتی است که اندازه تا بلوهای من از 24 در 20 اینچ بزرگتر نیست ولی با آن خوشم و قانع. بی شک من هم دلم می خواهد آتلیه بزرگ، خوش نور و با تمام امکانات هنری داشته باشم. و کارهای بزرگتری را خلق کنم و شاگردانم را بجای آنکه در نهارخوری منزل درس بدهم در فضای بزرگتر و هنری تر و با امکانات بهتری درس بدهم. اما هیچیک از این کمبودها مرا از کاری که با روح و جانم پیوند عمیق دارد باز نمی دارد. و خود را هرگز با هنرمندانی که فضا و امکانات وسیعی دارند مقایسه نمی کنم و غیبه آنان را نمی خورم. بلکه همیشه خود را با کسانی که همین فضای کوچک مرا هم ندارند مقایسه می کنم. هستند هنرمندانی که به قولی در اثر نداشتن فضای کاری مناسب، هنر خود را بوسیده و کنار گذاشته اند. اگر بر فرض در آغاز کاری عشق و ایمان و انگیزه وجود نداشته باشد، در اثر پیگیری و سماجت در همان فضای کوچک مینیاتوری، آن شور در انسان بوجود می آید و روتین می شود. باید به اراده و توانایی خود ایمان داشت.

مهرگان: البته فکر می کنم که این کلید موفقیت هر انسانی است. حد اکثر استفاده از شرایط موجود، با حداقل امکانات.

اعتمادزاده: دقیقاً همینطور است.

مهرگان: در نقاشی تان چه سبک خاصی دارید؟ و چه پیام خاصی را می خواهید به بیننده منتقل کنید؟
اعتمادزاده: من در طول سی و پنج سالی که با نقاشی مشغولم سبکها و ژانرهای متعددی را تجربه کرده ام. از نقاشی آکادمیک شروع کرده تا به کارهای امروزی ام رسیده ام.

مهرگان: اتفاقاً سؤال بعدی من در این رابطه بود. من در وب سایت شما که جستجو می کردم متوجه شدم که در اکثر کارهایتان یک سری خطهای عمودی دیده می شود که به بیننده مفهوم زندان را القا می کند. ممکن است در این مورد قدری توضیح دهید؟

اعتمادزاده: بگذارید بیش از هر چیز مفهوم کارهای جدید را بگویم، یعنی تصور من از این کارها چه بوده و چه هدفی داشتم و یا دارم. جدیدترین سری کارهایم "نوستالژی" نام دارد که ترکیبی از عتیقه جات قدیمی و نادر ایرانی است که شامل تندیس، ظروف شیشه ای، جام نقره ای، سرامیک و سفالهای نفیس و غیره هستند.

سالها بود که ذهن من با آثار گرانبها و کمیاب ایران مشغول بود و با خود در کلنجر بودم که این پدیده را به گونه ای در کارهایم به نمایش بگذارم. این وسوسه در سفرهایی که به ایران می کردم برجسته و برجسته تر می شد. ایران در طول تاریخ، مورد تهاجم بیگانگانی چون یونانیان، رومیان، اعراب، ترکان و مغولان قرار گرفته است و منجر به تاراج شدن بخش مهمی از میراث فرهنگی ما شده است. ثروتی که متعلق به این سرزمین بوده به مناسبتهای گوناگون به بیگانگان هدیه شده و یا راههایی باز گذاشته شده برای چپاول ثروت سرزمین ما. در نتیجه می بینیم که در طول تاریخ، بخشی از گنجینه های با ارزش و هنری ایران به دور از سرزمین مادری خود برده و نگهداری می شوند.

شما در حال حاضر این گنجینه های کم نظیر ایران را در موزه های معتبر دنیا نظیر موزه لوور، موزه بریتانیا، موزه مترو پولیتن و موزه هرمتاژ و غیره و در آمریکا، اروپا و آسیا می توانید ببینید. هدف من در پروژه "نوستالژی" این است که عمدتاً آثار خلاقانه و زیبایی را که در نقاطی دور دست نگهداری می شوند بر روی بوم بیاورم و به تماشاگران نشانشان دهم. البته آنها را با دیدی نو و امروزی اجرا می کنم که شامل بافتهای نرم و زبر، و فضایی رنگین که شئی ای را احاطه می کند و با استفاده از سطوحی از سفیدی بوم است. و بالاخره در پایان با خطوط عمودی که به آن اشاره کرده اید، تکمیلش می کنم. بنا به تعبیری، این خطوط می تواند زندان را در خاطره ها زنده کند و یا ویتترین محفوظی برای شئی باشد ... من کار خود را می کنم، تعبیرش دیگر با بینندگان است. مهرگان: فکر می کنید که تحصیلات آکادمیک چقدر در کارهایتان تاثیر داشته؟ چون هنر تا حدودی ذاتی نیز هست.

اعتمادزاده: درست می گوید. ببینید تحصیل آکادمیک برای من بسیار مفید بوده و بدان اعتقاد دارم و از آن هم برای تدریس به شاگردانم بهره می گیرم. بدون شک کار امروزی من پایه در تحصیل آکادمیک من دارد. حال اگر من این دوران را با استادان خوب یا بد گذرانده ام آن مسئله دیگری است. ولی پس از گذر از آن، به مرحله ای می رسی که خودت هستی و رهایی از قوانین آکادمیکی و قادر خواهی بود که ورای آن، دیده ها و احساسات خود را به روی بوم منتقل کنی. این را هم اضافه کنم که من سالها در بند همین قوانین بودم، تا بتدریج خود را تا حدودی آزاد یافته ام. یعنی کارهای اخیرم ترکیبی واقع گرایانه و مدرن است. هنوز راه دارم تا آن مناسبات را کاملاً پشت سر بگذارم.

مهرگان: آیا می توان گفت که سبک کارهایتان به تناسب کشور هایی که بوده اید به مرور تغییر کرده است؟

اعتمادزاده: بله، باید همینطور هم باشد. این برای هنرمند امر طبیعی است. هنرمند کارش متحول می شود و تجربیات تازه ای را می آزماید. و هر تجربه تازه ای که کسب می کند در واقع مکمل تجربه قبلی است. حتی سری نقاشیهای "نوستالژی" را اگر از ابتدا تا امروز ببینید، در خواهید یافت که هر کدام از آن با کار قبلی متفاوت است، موضوع همان است ولی شکل بیانش کامل تر شده است. یا اگر پیش از سال 2008 آثار مرا در وب سایت من ببینید، متوجه خواهید شد که ژانرهای متفاوتی از طبیعت بیجان، منظره، کارهای تخیلی و بعد یک سری کارهای دو نفره که با همسرم انجام داده ایم، وجود دارد. اگر شما این آثار را بررسی کنید و رابطه آنها را با هم بسنجید، به صحبت من خواهید رسید که این هنرمند ژانرها و سبک های متعددی را تجربه کرده و حالا به اینجا رسیده است. اما سال آینده در کجا خواهد بود و چه تحولی در کارش بوجود خواهد آمد؟ نمی دانم.

مهرگان: از اینکه هم خودتان هنرمند هستید و هم همسران نقاش و موسیقیدان هستند و هم فرزندان؛ پدرتان هم که جای خود دارند، چه احساسی دارید؟ این سعادت است که نصیب هر کسی نمی شود. اعتمادزاده: بسیار خوشنودم که در خانه پدری و چه در زندگی زناشویی، در محیط کاملاً هنری بودم که کار مداوم و پیگیرانه، عشق به زندگی و امید به آینده پایه و اساس خلاقیت ما بوده و هست. بده بستنهای تجربی و بحثهای داغ هنری، سیاسی و خانوادگی، آتمسفر خانه را پر جنب و جوش می کند. من از این همه نعمت بسیار سپاسگزارم و قدرش را هم می دانم. مهرگان: شما در سفرها و مهاجرتهای متعددی که داشتید، تجربیات زیادی کسب کرده اید. آیا کارهای شما از فرهنگهای دیگر نیز تاثیر گرفته است؟

اعتمادزاده: براساس سالها تجاربم اینطور می بینم که هنرمند می تواند متاثر از مکانی باشد که در آن زندگی می کند. ولی امروزه منابع عظیم اینترنتی که در اختیار ما است، می توان بدون تغییر مکان، متاثر از این و یا آن فرهنگ و یا هنر شد. پس در واقع، تنها محیط جدید نیست که اثر می گذارد، بلکه آن قوطی سحرآمیز هم هست که کارهای هزاران هنرمند از گالریها، موزه ها و سایر لینکها را در اختیار تو گذاشته است. دیگر امروز هنر جهانی شده است. منتهی تاثیر پذیری هنرمند باید همراه با دوربینی، شرف نگری، اصالت و ابتکارش باشد و خبر از نادیده ها دهد تا اثری جهانی به حساب آید، البته آن هم کار معدود هنرمندانی است.

من در حال حاضر کارهایم رنگ و بوی ایرانی دارد ولی اجرای آن تحت تاثیر هنر امروزی جهان است. باکی هم ندارم که در جامعه هنری غیرایرانی به عنوان نقاش ایرانی که کارهایش تم ایرانی دارد، شناخته شوم. چنانکه شده ام. عمده توانایی اجرا و برداشت شخصی هنرمند است. مهرگان: علت مهاجرت شما به کانادا چه بود؟

اعتمادزاده: قبل از ورود ما به کانادا، یک سال و نیم در ایالت مینیسوتا/مینیاپولیس و بقیه سالها در تگزاس/آستین بودیم. ما پس از ۹ سال اقامت در آمریکا، در سال 2003 از اداره مهاجرت آمریکا نامه پی دریافت کردیم که در آن اعلان شده بود که می باید ظرف یک ماه آمریکا را ترک کنیم. حادثه یازده سپتامبر در آمریکا وضعیت مهاجرتی که اقامتشات هنوز تایید نشده بود، را به خطر انداخته بود و حدود پنجاه هزار نفر در خطر اخراج از آن سرزمین بودند. ما مانند سایر شهروندان آمریکایی از همه حقوق شهروندی بهره مند بودیم اما چون تا آن تاریخ، اقامت ما درست نشده بود، موج آن خانواده ما را هم گرفت. در نتیجه آمریکا را به قصد کانادا ترک کردیم.

مهرگان: نظرتان اصولاً در باره مهاجرت چیست؟ به ویژه با مهاجرتهای پی در پی که داشته اید چگونه آن را ارزیابی می کنید؟

اعتمادزاده: مهاجرت مقوله ایست بسیار پیچیده. یکی از عوامل اصلی و مهم آن این است که وارد کشوری بشوی که حکومت آن بر پایه قانون مشخصی اداره شود و قانون اساسی آن مورد تایید تو باشد. و تو نیز مانند شهروندان از حق و حقوق مساوی بر خوردار باشی. خدمات اجتماعی و پزشکی، استقبال و احترام به قومها و فرهنگشان، به کار گرفتن مهارت و احترام به هویت تو مد نظر باشد. اما باز این تمام آن نیست، رضایت و یا نارضایتی تو باز به عوامل دیگری نیز گره خورده است، از جمله مهم ترین آنها میزان موفقیت تو در کشوری است که برای زندگی انتخابش کرده ای و تا چه حدودی احساس امنیت می کنی. بر فرض همه آنچه را که ذکر کرده ام دارا باشی، ولی باز مهاجرتی و ریشه در جای دیگر داری و امید آن داری که روزی به خانه گریز بر گردی.

اما در باره مهاجرتهای پی در پی خانواده خودم، آن هم داستانی دارد که در باره اش باید کتاب نوشت. اما من در اینجا آن بخش مهاجرت را که با زندگی هنری مان در ارتباط است، برایتان می گویم. مهاجرتهای پی در پی برای هنرمند این حُسن را دارد که فرهنگ، هنر و زبان گوناگونی را تجربه می کند و در اثر این تجربیات کارها متنوع و تا حدودی رنگ و بوی محلی می گیرند. دادوستد هنری و فرهنگی او را در راه نوبی هدایت می کند، اما به لحاظ این که چقدر می تواند ریشه در آن جامعه داشته و شناخته شود، مشکل بتوان گفت که موفقیت چشم گیری به دست می آورد. زیرا ثبات فیزیکی یکی از عوامل نتیجه بخش برای هنرمند می باشد. مثلاً ما در شهرهای آلمان کم کم شناخته می شدیم که به

آمریکا مهاجرت کردیم. در آمریکا چند سالی از ما انرژی گرفته شد تا مردم هنر ما را شناختند. اما ترک آمریکا مانع از آن شد که در محل خود ریشه بدوانیم، در نتیجه ناخواسته آنجا را ترک کردیم و این بار زندگی هنریمان را در تورنتو مجدداً از صفر شروع کردیم.

مهرگان: جامعه هنری و ادبی اینجا چقدر از شما و کار هایتان حمایت می‌کند؟

اعتمادزاده: البته کم و بیش با بعضی از آنها در تماسم، ولی بیشتر با هنرمندان غیر ایرانی در رابطه‌ام. اما در مجموع رابطه وسیع و گسترده‌ای ندارم. نه از روی خودستایی، بلکه با زمان و انرژی که برایمانده با وسواس و قلم را برای مهمانی‌ها و دیدار با آشنایان می‌گذرانم. روزانه با نقاشی، موسیقی که انگیزه خوبی است برای خلاقیت هنری، نوشتن، مطالعه، خانواده و گاهی دیدار با دوستان نزدیک مشغولم. برآستی هنرمند اگر برنامه روزانه‌اش را محدود کند و غرق در خلاقیتش باشد به طور طبیعی نمی‌تواند ارتباط اجتماعی گسترده‌ای داشته باشد.

در نمایشگاه‌هایی که از طرف کامیونیتی ایرانیها برگزار می‌شود، شرکت می‌کنم و عمدتاً با آرتا گالری همکاری دارم. فعالیت بیشتر در کامیونیتی غیر ایرانی است، و در نمایشگاه‌هایی که از طرف آنها برگزار می‌شود چه در تورنتو و شهرهای دیگر کانادا کارهایم را به نمایش می‌گذارم.

مهرگان: برخورد کامیونیتی غیر ایرانی به چه شکلی است؟

اعتمادزاده: برخوردشان خیلی خوب و دوستانه است. من عضو اتحادیه نقاشان انتاریو هستم و دو سالی هم یکی از مشاوران این انجمن بودم. البته مجدداً به من پیشنهاد شد تا مسئولیت جدیدی را بپذیرم ولی به علت مشکل فیزیکی نمی‌توانم فعلاً پیشنهاد آنها را بپذیرم. همیشه در کنار آنها هستم و از یآوری، تشویق و تحولات این انجمن بهره می‌گیرم.

مهرگان: سپاسگزارم از وقتتان.

سوتیترها:

تا جایی که به یاد دارم سایه ترس و دلهره همواره در خانه ما گسترده بود. فعالیت سیاسی پدرم آسایش را از خانواده گرفته بود. و بیش از هرکس مادرم این بار سنگین را در هر دو رژیم از آغاز زندگی زناشویی تا پایان زندگی همسرش تجربه کرده است.

اگر حمایت همه جانبه مادرم نبود، نام به آذین بر سر زبان‌ها نمی‌افتاد. خوشبختانه پدرم نیز ستایش آمیزانه از او قدر شناسی می‌کرد، هم در نوشته‌هایش و هم در حضور دیگران.

معمولاً اوقات فراغت پدرم با نقاشی، مطالعه کتاب‌های مورد علاقه‌اش، موسیقی و رسیدگی به کارخانه و بچه‌ها می‌شد.

به آذین روشنفکر و هنرمند مبارزی بود که نوشته‌ها و ترجمه‌هایش در تربیت و شکل‌گیری چند نسل از مبارزان و اندیشمندان نقش سازنده‌ای داشت و در این رابطه برای بالا بردن سطح فرهنگی مردم سرزمین خود صادقانه و مسئولانه انرژی صرف کرد. او همواره اندیشه و قلم خود را در راه عدالت، آزادی و صلح برای زندگی بهتر بکار برد.

غمخواری، همدردی و همدمی از ویژگی‌های برجسته او بود و آن را تا پایان عمر با خود یدک می‌کشید و تلاش می‌کرد تا اطرافیان را به آن ویژگی‌های انسانی توجه دهد تا زندگیشان معنا گیرد و از شادی درونی گرم شوند.

مادرم تا چشم بهم زد پنج فرزند قد و نیم قد دورش را گرفتند. او زنی آرام، زحمتکش، صبور و مهربان

بود. مسؤلیت خورد و خوراک و پوشاک فرزندان با او بود. او صبورانه این بار طاقت فرسا را متحمل می شد و با مشکلات و امکانات رفاهی محدود می ساخت و دست و پنجه نرم می کرد. با توانایی و انرژی زیادی که داشت تمام سعی اش در فراهم کردن رفاه و آسایش برای همسر و فرزندان بود. ضرورت بده پستانهای فرهنگی را باید تجربه کرد و ایران با فرهنگ ارزشمندش لایق آن است که به جهان معرفی شود.

تداخل دو فرهنگ ایرانی و غیر ایرانی نه تنها فرزندانمان، بلکه ما بزرگسالان را نیز دچار از خود بیگانگی فرهنگی کرده است.

او مبارز عاشقی بود که نسبت به بی عدالتی، ستم و استبداد معترض بود و در راه آزادی اندیشه و بیان کوشیده و سرسختانه در برابر سانسور ایستادگی کرده است. هنرمند واقعی و اصیل بودن کار دشواری است. هنر، به از خود گذشتن، استمرار و فداکاری نیاز دارد و این کار هرکسی نیست.

هنرمند برجسته، انسانی است خودخواه و غرق در خلاقیتش و از خیلی از مسولیتها رها است، از خیلی چیزها.

من در ارزیابیهایم به این نکته رسیده ام که کار نشد ندارد. شهرها، کشورها و قاره ها را با چهار فرزند پشت سر گذاشته ایم و چندین بار پی در پی زندگی را از صفر آغاز کرده ایم ولی امید و عشق به خلاقیت را از دست نداده ایم.

من در واقع نه هنرم را فدای خانواده کرده ام و نه خانواده ام را فدای هنر. هر دو پاره ای از جان و روح بودند و هستند.

انسان موجود توانایی است و گاهی خبر از قابلیت های خود ندارد. من همیشه به توانایی خود ایمان داشته و دارم و آن را با تشویقهای پی در پی پدرم به دست آورده ام.

باید به اراده و توانایی خود ایمان داشت.

ثروتی که متعلق به این سرزمین بوده به مناسبت های گوناگون به بیگانگان هدیه شده و یا راههایی باز گذاشته شده برای چپاول ثروت سرزمین ما.

براستی هنرمند اگر برنامه روزانه اش را محدود کند و غرق در خلاقیتش باشد به طور طبیعی نمی تواند ارتباط اجتماعی گسترده ای داشته باشد.